

## فروهر

## و گاتاها

فریبرز رهنمون

انسان‌ها با سخن گفتن و نوشتن، احساس و اندیشه‌های خود را انتقال می‌دهند و برای این منظور از اصطلاحات، کنایه‌ها و خلاصه‌نویسی استفاده می‌کنند. «یو.ان»، «یونسکو» و «یونیسف» همگی خلاصه‌نویسی‌هایی هستند که هرچند امروز معنی‌شان آشکار است اما در غرقاب تاریخ ممکن است مفهوم خود را از دست بدهند، همانگونه که بسیاری از ما نمی‌دانیم «یو بوت» چه چیزی می‌باشد. انسان‌ها به جز کلمات از سمبل‌ها، نشان‌ها و علامت‌های تجارتي نیز استفاده می‌کنند. برخی از این نشانه‌ها به خودی خود معنایی ندارند ولی از روی کاربرد زیادشان مفهوم مشخصی به دست آورده‌اند. همچنین نشانه‌های دیگری هم هستند که هر یک از خطوط طرح‌شان معنای ویژه‌ای دارد که مردم می‌شناسند. هرچند با گذشت زمان مردم معنای نشانه‌ها را فراموش می‌کنند.

برای نمونه برخی از پرستشگاه‌های کهن مسیحی از نشان‌های عقاب، شیر، و گاو نر استفاده کرده‌اند. برخی ممکن است فکر کنند که مسیحیان نخستین حیوانات و پرندگان را ستایش می‌کردند. این

### ایران زمین

اندیشه درست نیست. امروزه حتی بیشتر مسیحیان هم نمی دانند که این نشانه ها نمایانگر چیست.

عقاب، شیر و گاو نم سمبل هایی هستند که آسوری ها به کار می بردند و سپس پارسها از آن ها در تخت جمشید استفاده کردند. پیکره مشهور ورودی تالار ملت های تخت جمشید سر انسان دارد، سینه شیر، بال های عقاب و پاهای گاو نم. اینها علائم چهارگانه زودیاک هستند و برای خوشامدگویی به ملل چهار گوشه عالم به کار می رفتند. زیرا که این صورت های فلکی چهار گوشه آسمان را در شب در بر می گرفتند. این نشانه ها برای مصریان باستان چهار پسر «هروس» خدای خورشید بودند. پس دیده می شود که پیکره نامبرده سمبلی بود از مناسبات بین ملتها در دوران تمدن های باستان.

گاهی اندیشه ی انسان برای آنچه نمی تواند توضیح دهد سمبل می سازد. برای نمونه خدا مقوله ای است که خارج از دسترس حواس انسانی می باشد. با این همه اندیشه انسانی خدا را در داستان ها توضیح می دهد و حتی آنرا در غالب مجسمه در آورده و به پرستش آن می پردازد.

خدای آسوری ها «آشور» نامیده می شد. آنها این خدا را در قالب

### ایران زمین

مرد بالداری با تیر و کمان سمبل سازی کرده بودند. پارسها برخلاف همسایگان آسوری خود به مجسمه‌ها اعتقادی نداشتند. هرودوت در این زمینه می‌نویسد: «در میان پارسها برپا ساختن بت‌ها و پرستشگاه‌ها و مهراب‌ها پذیرفته نیست و ایشان کسانی را که چنین می‌کنند نادان می‌شمارند. ظاهراً دین پارسیان مثل دین یونانی‌ها بر مبنای خدایان انسان نما نیست.»

پارسها در ۵۵۰ پیش از میلاد آسور را فتح کردند. در آن زمان در خانه هر آسوری تندیس آشور خدای بالدار وجود داشت. در تاریخ آمده که پارسها ملت‌های شکست خورده را به خاطر باورهای مذهبی‌شان مورد آزار قرار نمیدادند، هرچند باور داشتند که این ملت‌ها باورهایی نادرست دارند. پارسها باور داشتند که میتوان با افزودن دانش ملت‌های شکست خورده آنها را به سوی درستی رهنمون شد. این باور بر اساس خرد راهنما و آموزگار ایشان زرتشت به وجود آمده بود.

دانش را هنگامی بدست میآوری

(با) بهره‌گیری (از) منش نیک،

زمانی که خرد را دریافتی

راهی بسوی راستی،

بالا ترین پیام خرد؛

بوسیله واژه های برتر  
ما می بایست باز گردانیم  
آنهايي که بی بهره اند  
با گفتار.

زرتشت - گاتا - یسنا هات ۲۸ بند ۵ (ف ر)

از این رو به جای نابود کردن پیکره آشور، پارسها از طرح آن در بیان اندیشه‌های خود استفاده کردند و آن را به عنوان نشانه خاص خود پذیرفتند. اشکال گوناگون این نشانه که ما آن را فرَوهر می خوانیم در تخت جمشید دیده می شود. آن که در بالای سر داریوش قرار دارد مرد بالداريست که با دست راست به جلو اشاره می کند و در دست چپش همسطح با بال چیزی شبیه به یک کتیبه می باشد. بال او ۶ لایه دارد. لایه آخر ۷۲ پر دارد. ۳۶ پر در هر طرف. لایه بعدی ۲۹ پر در هر طرف دارد و سومی ۲۱ پر در هر سو. سه لایه بالا هر کدام ۱۶ پر در هر سو دارند. پاهای او هم سه لایه پر دارد که هر یک ۱۲ پر دارند. چند متر آن سوتر فرَوهر دیگری قرار دارد با طرحی دگرگونه. اینجا هم بدنه آدم گونه با دست راست به جلو اشاره می کند اما در دست چپ حلقه‌ای دارد که به حلقه پیمان معروف است. در مقایسه با فرَوهر نخستین، کمر و دست‌های این یکی قدری بالاتر از بال‌ها قرار دارند. شماره پره‌های بال‌ها نیز با

### ایران زمین

اولی متفاوت است. این یکی ۲۱ پر در هر طرف ردیف آخر بال‌های خود دارد.

هر یک از این شماره‌ها ویژگی خود را دارند. ۷۲، نشانه‌ی قسمت‌های اوستا و ۲۱، شماره پوشینه‌های اوستاست. هر پادشاهی پیکره ویژه‌ای به وجود می‌آورد که نمایشگر اندیشه او بود و منحصر به او، همان طور که تاج پادشاهی هر پادشاه ویژه او بود.

استفاده از پیکره فرّوهر به عنوان نشان و مَهر کار بُرد ویژه و مهمی داشت. این پیکره آشور گونه برای اتباع آسوری به منزله واقعیت‌های روزمره شد و به زودی پیکره آشور ویژگی خدای گونه خود را از دست داد. به این ترتیب ایرانیان موفق شدند بدون زورگویی و آزار، باور پرستش مجسمه‌ها را متروک سازند.

### فرّوئشی

فرّوئشی فرضیه‌ای است که گفته میشود، بر مبنای آن نماد فرّوهر بنیاد نهاده شده است. از آن به عنوان تجلی روح مردگان نام برده شده. پرستش ارواح مردگان در دوران باستان آغاز شد و بیشتر از روی ترس از ارواح مردگان و دخالت آنان در امور زندگان بود تا از روی احترام به مردگان. ترس از ناشناخته‌ها و دل‌بستگی به زندگی

### ایران زمین

نقش مهمی در گسترش فرضیه (تئوری) ارواح بازی می‌کنند. اگر قرار بود که مرگ پایان داستان باشد، برای بسیاری زندگی بی‌معنی می‌شد. فرضیه‌هایی مانند تناسخ، رستگاری، بهشت و جهنم جملگی فضای لازم را برای اندیشه فراهم می‌کنند تا در این فضا رویای دستیابی به آنچه که در زندگی به آن دست نیافته را پیروانند. ادیان هم این دیدگاه را از آن جهت که خزانه‌شان را پر می‌کرد پر و بال دادند. به این ترتیب این دیدگاه‌ها هرگاه که خرد و راستی فهمیده نشدند، مورد استفاده قرار گرفت تا به طور موفقیت‌آمیزی زندگی انسان‌ها را در روی زمین سر و سامان بخشد.

فروتنی مربوط به دوران پیش و پس از گاتها می‌باشد و در گاتها هیچ اشاره‌ای به فروتنی یا فروهر نمی‌باشد. در این زمینه همگی صاحب‌نظران و پژوهشگران هم‌رای می‌باشند.

آموزش‌های زرتشت در مورد زندگی والا در روی زمین و چگونگی به دست آوردن آن است. او هیچ دریچه‌ای برای پس از مرگ و زندگی دوباره برای تمام کردن کارهای ناتمام نمی‌بیند و نیز اشاره‌ای به پاداش و کیفر پس از مرگ نمی‌کند. او راه به سوی کمال را می‌بیند و رهنمون می‌شود (هورواتات-خرداد). این راه را می‌توان در طی

### ایران زمین

همین زندگی کوتاه بر روی زمین طی کرد. او از بهشت و دوزخ در روی زمین سخن می‌گوید که انسان‌ها آن را به وجود می‌آورند و پیش از آن که بمیرند در آن زندگی می‌کنند. پل چیناود که می‌گویند پل باریکی است که باید پس از مرگ از روی آن عبور کرد به راستی مربوط به پس از مرگ نیست بلکه در اندیشه انسان و مربوط به لحظات آخر زندگانی اوست. فردی که زندگی خوبی را گذرانده در آرامش و صلح می‌میرد و آن که زندگی متلاطمی داشته بدی‌های دوران زندگی را در لحظه مرگ به یاد می‌آورد. یکی در آرامش می‌میرد و دیگری با اضطراب لحظات آخر را پشت سر می‌گذارد.

نویسندگان اوستا پس از زرتشت در نوشته‌های خود بیستر از سمبل‌ها استفاده کرده‌اند. اگر ما این سمبل‌ها را به جای اصل معنی بگیریم، عملاً در دریای رویاهای خود غرق خواهیم شد. اما چنانکه آن‌ها را در همان زمینه سمبولیک بنگریم می‌توانیم حقیقت را بیابیم. برای مثال وقتی می‌گوییم کسی کله خر است به این معنی نیست که آن فرد سر خر دارد. به همین ترتیب پُل چیناود یا فروشی هم معنای سمبولیک دارند. فروشی موجودی واقعی نیست که در زندگی بالای سرمان معلق باشد و پس از مرگ زنده بماند. فروشی نشانه وجدان ماست که در زندگی با راهنمایی ما کارهای خوب و بد می‌کنیم. این کارهای ما هستند که پس از مرگ ما باقی می‌مانند. پس از مرگ فرد با کارهای خوب و بدش به خاطر آورده

### ایران زمین

می‌شود. برای مثال وقتی ما منشور حقوق بشر کوروش را می‌بینیم فروشی کوروش را ستایش می‌کنیم برای نیکی‌های او به نوع بشر، به همین ترتیب زمانی که خرابه‌های تخت‌جمشید را می‌بینیم، فروشی اسکندر را به یاد می‌آوریم که بشریت را در راه نادرست قرار داد و برخلاف کرده‌های کوروش و امثال کوروش عمل کرد.

وجود ارداویراف‌نامه دلیل درستی این مدعاست. چون در متون زرتشتی تا آن زمان اثری از بهشت و دوزخ و پاداش نیکوکاری و کیفر گناهکاری پس از مرگ وجود نداشته، از این رو ارداویراف مامور شد تا این فضا تهی را پر کند و او این کار را با استادی به انجام رساند.

اندیشمندان زمان باستان که با سرشت انسان آشنا بودند اغلب از افسانه‌ها برای راهنمایی مردم استفاده می‌کردند. این داستانها در حافظه کودکان ثبت می‌شد و در بزرگسالی، مفهوم داستانها به ایشان در تصمیم‌گیری کمک می‌کرد. با گذشت زمان برخی از این افسانه‌ها به تدریج تبدیل به کلام خدا شدند و غیرقابل تغییر شدند، هرچند که دیگر کاربردشان در جامعه به پایان رسیده بود.



### ایران زمین

در دنیای پیشرفته امروزی، نوجوانان باورهای پدران خود را به سادگی نمی‌پذیرند. اگر از یک نوجوان ژاپنی درباره مذهبش سوال شود، معمولاً جواب می‌دهد: «من دین ندارم ولی خدا را باور دارم.» مذاهب برای جلوگیری از چنین افکاری با دانش و پیشرفت مخالفت می‌ورزند. در بعضی از فرهنگ‌ها سطح آگاهی پیروان را در حد ابتدایی پایین نگه می‌دارند. دانش منحصر می‌شود به افسانه‌های دینی و پیشرفت محدود می‌شود به ملزومات زندگی. به جز اینها هر آگاهی دیگری به عنوان «شیطانی» تحریم می‌شود. از دید دینی شکی نیست که چنین دانشی زیانبار است چرا که در اجتماع پیشرفته نوجوان را از پرداختن به افسانه‌های پیشینیان باز می‌دارد و شرایطی به وجود می‌آورد که این افسانه‌ها به تدریج اهمیت خود را از دست می‌دهند.

در گاتها، زرتشت افسانه نمی‌گوید. به جای آن او از حقیقت روشن و این که چگونه هر فرد باید به جستجوی این حقیقت بپردازد سخن می‌گوید. او زنجیر اعتقاد به عقاید گذشتگان را با تشویق مردم به آزادی انتخاب می‌شکند.

بشنوید با گوش‌های خود والاترین راستی را

بنگرید با بینش روشن میان راهها

## ایران زمین

پیش از آنکه برگزینید فرد فرد برای خویشتن،  
و پیش از آنکه بزرگی پیام را  
بدرستی گسترش دهند بفهمند آنرا  
زرتشت - گاتاها یسنا هات ۳۰ بند ۲ (ف ر)

داستان اصلی در مورد مغز انسان است. قلمرو واقعیت و قلمرو اندیشه در دو سطح متفاوت قرار دارند. قلمرو اندیشه هرچند در عالم واقعیت ملموس نیست ولی هوادارن بیشتری دارد. در حالی که قلمرو واقعیت که در پیرامون ماست و همه جا کارایی دارد، پیرو کمتری دارد. مغز، این دستگاه پیچیده، انسان را کنترل می کند و سرنوشت ایشان و زیستگاه ایشان را تعیین می کند. اندیشه انسان پویا و در همان زمان تنبل است. می خواهد همه چیز بداند ولی اگر پاسخ از پیش ساخته شده ای را به او بدهند، آن را می پذیرد و به زودی به آن باور کرده و با تمام نیرو از آن دفاع می کند و از این روست که زرتشت رسایی منش را برتر از هر آرزویی می داند.

اینک جستجو میکنم با پاسگزاری  
با برافراشتن دستها  
رسایی منش ، خرد را  
نخستین قانون اشا این است که

## ایران زمین

همه باید بکوشیم  
بهره ی درست از خرد ببریم  
تا همسازی در جهان هستی و روانی  
بدست آوریم

زرتشت - گاتا - یسنا هات ۲۸ بند ۱ ( ف ر )

امروز، فروهر بخشی از هویت فرهنگی هر ایرانی و سمبلی است که به وسیله آن ایرانیان خود را معرفی می کنند. فروهر به عنوان سمبل ایرانیان، زرتشتیان و معنایی مثبت شناخته شده و اهمیتی ندارد اگر پژوهشگران دریافت های متفاوتی از آن دارند یا هنرمندان طرح های گوناگونی به آن می دهند. راستی این است که همگی این معانی و تصویرها خوب و مثبت هستند و فروهر، امروزه بعنوان یک نشان ملی ایرانی پابرجا مانده است.

برگردان از انگلیسی بدستیاری آقای فرامرز امجدی

\*\*\*